کبیسه امام
۶
جامعه ایمانی مشعر



الزامات کارفرهنگی در مقیاس داخلی، جهانی و تاریخی

گفتاری از استاد
وحید جلیلی

صحیفه ۳۲
جبهه ۶، تابستان ۱۳۹۸

الزامات کار فرهنگی در مقیاس داخلی، جهانی و تاریخی

گفتاری از استاد وحید جلیلی در دومین دوره تربیتی آموزشی ارتقاء مدیران تشکیلات فرهنگی ولایی (حاج احمد متوسلیان)

به همّت موسسه علمی فرهنگی سدید و با حمایت بنیاد فرهنگی خاتم الاوصیاء، تابستان ۱۳۹۳

به کوشش: جامعه ایمانی مشعر
طراح جلد: مجتبی خاوری
صفحه آرا: حسن ناصری
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۰۰۰ تومان (غیرقابل فروش)

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.

جامعه ایمانی مشعر
قم، صندوق پستی: ۱۵۱۳ ـ ۳۷۱۹۵
رایانامه: info@۱۵۴۲.org
سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.۱۵۴۲.org



مقدمه

وحید جلیلی، کارشناس ارشد معارف اسلامی و اقتصاد، سردبیر روزنامه ابرار، مجلات سوره، راه و مسئول دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی است.

منشور حاضر، سخنرانی ایشان در دومین دوره تربیتی آموزشی ارتقاء مدیران تشکیلات فرهنگی ولایی (حاج احمد متوسلیان) می‌باشد که ضمن تبیین اهمیت شبکه‌سازی هیأت‌ها بر لزوم داشتن نگاه جهانی و تاریخی در فعالیت‌های فرهنگی و جایگزینی فرصت‌محوری به جای تهدیدمحوری تأکید کردند.

لزوم نگاه جبهه‌ای و پرهیز از موازی‌کاری در جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی و نگاه روزآمد و پویا درکار فرهنگی از دیگر مباحثی بود که وی به بحث و سخن در مورد آنان پرداخت.

توجه نیروهای فرهنگی و هیآت مذهبی به اقتصاد مقاومتی و الگوهای موفق آن در ســـایر کشورها و لزوم نگاه عملیاتی به مهندسی فرهنگی به جای نگاه نظری صِرف، پایان‌بخش صحبت‌های ایشان در این همایش بود.

امید است با اطاعت فرامین نائب بر حق امام زمان(ارواحنا فداه)، شاهد تشکیل جبهه واحد و منسجم حق علیه باطل باشیم.



ضرورت نگاه جهانی در کار فرهنگی

برای تربیت نیروی فرهنگی چهار رویکرد و مؤلفه را باید مد نظر داشت. هر نیروی فرهنگی حزب‌اللهی باید این چهار مؤلفه را داشـــته باشـــد. یکی از این مؤلفه‌های مهم نیروی فرهنگی داشتن نگاه جهانی اســـت؛ نگاه جهانی چیست؟ یعنی ما به دنیا می‌آییم و از جهان چشم فرو می‌بندیم. کسی که بچه‌دار می‌شود، نمی‌گوید بچه‌ام به مشهد یا تهران یا ایران آمد؛ بلکه می‌گوید: به دنیا آمد! وقتی هم که می‌میرد می‌گویند: از دنیا یا از جهان رفت. یکی از ویژگی‌های نسل اول انقلاب، که امروز اسوه‌ها و الگوهای ما شدند، این است که در جهان زندگی می‌کنند! صبح که از خانه می‌روند، بیرون نمی‌روند، اداره نمی‌روند، به شرکت و مؤسسه و مسجد نمی‌روند؛ بلکه به جهان می‌روند! آقای متوسلیان کسی است که واقعاً در جهان زندگی می‌کند. اصلاً برای او این شهر و این استان و این کشور چندان موضوعیتی ندارد.

برای بچه‌حزب‌اللهی‌ها به‌خصوص نســـل اول، واضح بود که عرصه تکلیف ما یک عرصه جهانی است. این نگاه جهانی در ســـه محور خلاصه می‌شود؛ هم آرمان‌های ما جهانی است، هم فرصت‌های ما، هم تهدیدهای ما! متأسفانه وقتی از رویکرد جهانی سخن می‌گوییم، فقط مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل

و مرگ بر انگلیس را به‌یاد می‌آوریم؛ یعنی فکر می‌کنیم فقط تهدیدهای ما جهانی اســت؛ درحالی‌که در کنار آرمان‌ها، فرصت‌های ما هم جهانی است. امروز از ونزوئلا تا اندونزی کلی آدم داریم که دلبسته انقلاب اسلامی هستند و فصل مشترک‌های جدی با ما دارند. بعضی صددرصد همراه هستند، بعضی نوددرصد، بعضی پنجاه درصد و ... شما می‌توانید حتی در خود آمریکا هم کلی آدم و مرکز و گروه پیدا کنید که با ما همسو هستند. یک مشکل ما این است که ارتباطات بچه‌حزب‌اللهی‌ها با این‌ها نظراً و عملاً جدی نیست. بهترین نمونه‌اش حزب‌الله لبنان است.

اگر در کل دنیا یک گروه وجود داشته باشد که به ما نزدیک بوده و ما باید از آن‌ها اطلاعات داشته و با آن‌ها ارتباط داشته باشیم، حزب‌الله لبنان است. در این جمع چه کسی می‌تواند از بین چندهزار شهید حزب‌الله، پنج شهید را نام ببرد؟! بنده خودم بعد از کلی فکرکردن فقط عماد مغنیه، شیخ راغب حرب، علی منیف اشمر، سیدعباس موسوی و سیدهادی نصرالله اسد را می‌شناسم و به ششمی نمی‌رسم! شما فعالان فرهنگی حزب‌اللهی هستید. شما در بین چندهزار نفر، گل‌های سرسبد حزب‌الله کشور هستید! این یک امر پیش پا افتاده اســت. اصلاً اگر به ما بگویند پنج دقیقه درباره حزب‌الله لبنان حرف بزنیم، چقدر می‌توانیم حرف درســت و مبتنی بر اطلاعات درســت حرف بزنیم؟! یعنی بچه‌حزب‌اللهی‌های ایران نمی‌توانند درباره حزب‌الله لبنان پنج دقیقه حرف بزنند؛ نمی‌توانند پنج دقیقه توضیح دهند که حزب‌الله لبنان، ساختار، پیشینه، سابقه، شهدا و سازماندهی‌اش چیست. نگفتم درباره انجمن دانشجویان عدالت‌طلب جامائیکا یا گروه مثلاً ضد اســرائیلی در فیلیپین! گفتم حزب‌الله لبنان! آن‌هم در دوره‌ای که پیشرفته‌ترین موبایل‌ها در اختیار ماست. ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که با یک کلیک می‌توان از آمریکا به آلاسکا رفت و از آلاسکا به مالزی و از مالزی به روسیه. در این دوره همه حزب‌اللهی‌ها لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترا دارند؛ ولی ما هنوز نگاه جهانی نداریم.

درباره شبهه‌ها بحث شد. در جزوه جبهه فرهنگی، یک شبهه مهم بچه‌حزب‌اللهی‌ها این است. شبهه

یعنی شـــباهت‌هایی که ما را به اشـــتباه می‌اندازد؛ مثلاً عکس حاج احمد متوســـلیان یا همت را نگاه می‌کنیم؛ بعد خودمان را نگاه می‌کنیم. آن‌ها چفیه داشـــتند ما هم داریم؛ ریش داشتند ما هم داریم؛ بگویی نگویی ما کمی هم نورانی‌تر از آن‌ها هستیم؛ بعد فکر می‌کنیم این‌ها شباهت است. ولی وقتی دقیق می‌شویم می‌فهمیم در کجاها با هم تفاوت داریم! شهید محمد منتظری که در هفت تیر شهید شد، در تهران کنفرانس برگزار می‌کرد و از سرخ‌پوستان آمریکا تا مبارزین فیلیپین را دعوت می‌کرد. حرف‌های جالبی هم می‌زد. در اوایل انقلاب می‌گفت: «اصلاً معنی ندارد همه اعضای کابینه جمهوری اسلامی ایرانی باشند! وزیر کار ما می‌تواند سودانی باشد! وزیر صنعت ما می‌تواند از کشور دیگری باشد! نگاه ما باید امتی باشد». واقعاً ازآن‌طرف هم همین توقعات را ایجاد کرده بود. آقای بشارتی در وزارت امور خارجه معاون آقای ولایتی بود. می‌گفت: در یک سفر خارجی دانشجویان کره جنوبی از ما وقت ملاقات خواستند و گفتند: ما گروهی از دانشجویان کره جنوبی هستیم که می‌خواهیم برنامه آیت‌الله خمینی را برای سرنگونی دولت چوندوان از شما بگیریم و ما بسیجیانش آن را اجرا کنیم! او می‌گفت و ما نگاه می‌کردیم. ازیک‌طرف خنده‌دار بود و ازیک‌طرف گریه‌دار. آن‌ها که اصلاً دین و ایمان ندارند و مسیحی هم نیستند و بت‌پرست هستند. یعنی این توقع در مستضعفین عالم ایجاد شده بود که ایران می‌خواهد همه عالم را متحول کند.

ایـــن نگاه جهانی به‌معنای واقعی و درســـت خـــودش باید به ما برگردد. آرمان‌های ما جهانی اســـت؛ فرصت‌های ما هم جهانی است! باید به این فرصت‌ها دست بدهیم و به این‌ها برسیم. ما ادعا می‌کنیم سال‌هاست در جمهوری اسلامی کار فرهنگی می‌کنیم؛ ولی وقتی ماجرایی مثل غزه پیش می‌آید حتی یک بیانیه صادر نمی‌شـــود که دو گروه از دو کشور اســـلامی آن را امضا کنند. نه بچه‌حزب‌اللهی‌های ایران، نه حزب‌اللهی‌های افغانستان! نمی‌گویم بچه‌های عراق؛ می‌گویم بچه‌های افغانستان که هم‌زبان ما هستند. اصلاً کلاً ارتباطات صفر است! به قول عرب‌ها صِفِر. ده‌ها هزار تشکّل حزب‌اللهی هم مشغول

کار هستند! یعنی نیرو، امکانات، پول، بودجه، شبکه، تشکیلات و آدم زبان‌دان هم هست. الان در میان بچه‌حزب‌اللهی‌ها مترجم اسپانیولی هم داریم. مترجم انگلیسی و عربی و ... هم به‌اندازه کافی داریم؛ ولی نگاه، جهانی نیست! نه اطلاعات داریم، نه ارتباطات! چون آن آرمان را نداریم. بعد هم مدام دم از امام﵀ و شـــهدا می‌زنیم. احمد متوسلیان الان کجاست؟ کجا او را گرفتند؟ در بیروت چه‌کار می‌کرد؟ اگر ما صحنه را خالی کنیم چه کسی پر می‌کند؟ معلوم است که القاعده جای ما را می‌گیرد و چندهزار نفر را برای جنگ از اروپا به سوریه می‌برد. آمارها را خودشان می‌دهند. طرف در اروپا زندگی می‌کند؛ اما تشنه است؛ دنبال آرمان‌خواهی است؛ تمدن غرب اغنائش نمی‌کند.

امام﵀ سال ۱۳۶۷ در آخرین پیامی که به بسیج داده‌اند، می‌فرمایند که تشکّل‌ها و هسته‌های مقاومت را در کل جهان تشـــکیل دهید. وقتی شـــما بســـیجی‌ها این خلأ را پر نکنید، آرمان‌گراهای قلابی و انقلابی‌های تحریف‌شده آن را پر می‌کنند و این تشنگی را جواب می‌دهند! مگر شما به‌همین راحتی می‌توانید کار کنید؟! می‌گویند: این‌ها جاسوس هستند! این بدبخت‌ها جاسوس نیستند! در اروپا بهترین زندگی را داشـــتند و آن را رها کردند و در سوریه می‌جنگند! از همه چیز خودشان گذشته‌اند. در این مسیر، کلی کشته داده‌اند. این‌ها را چه کسی از زندگی مرفه جدا کرد و به سوریه آورد؟ وقتی بسیج و حزب‌اللهی‌ها این صحنه را خالی بگذارند و دودستی تقدیم کنند، آقای بن‌لادن و آقای الظواهری تحویل می‌گیرند و جهان اسلام در خدمت آن‌ها خواهد بود.

ســـال دوم یا ســـوم دبســـتان بودیم. یکی از بچه‌های کوچه به نام علی قاسم‌پور شهید شده بود. روی دیوار کوچه با ذغال دیوار نوشـــته بودیم: «تیم شهید علی قاسم‌پور آماده مسابقه است». از یک کوچه دیگر برای مســـابقه آمدند. نتیجه بازی یادم نیست. چیزی که از آن بازی به یاد دارم، اسم تیم مقابل بود. روی پیراهن‌های تیم مقابل اســـم بابی‌ســـاندرز گلدوزی شده بودند. اسم تیم، بابی‌ساندرز بود. در کوچه‌پس‌کوچه‌های جنوب شهر مشهد، اسم تیم فوتبال بچه‌ها بابی‌ساندرز بود! بابی‌ساندرز یک مبارز

ایرلنـــدی بود که علیه انگلیس اعتصاب غذا کرده و بر اثر اعتصاب غذا در زندان از دنیا رفته بود. یعنی نگاه بچه‌های نوجوان شـــهرهای ما این‌طور بود! روی یکی از دیوارهای محله ما نوشـــته بود: «مرگ بر موسی چومبه». موسی چومبه کسی است که علیه پاتریس لومومبا در کنگو کودتا کرده است. این‌ها را با وضعیت فعلی ذهنی و فکری و دغدغه‌های خودمان مقایسه کنید! نگاه جهانی! امام‌ﷺ بسیجی‌ها را این‌طور بار آوردند؛ اصل اول آن کُد و اطلاعات است، بعد ارتباطات! تا اندازه‌ای هم که بخواهید ما در جهان از این جهت فرصت داریم.

راهبرد فرهنگی تهدیدمحور و فرصت‌محور

یکی از مسائل مهم این است که ما از لحاظ استراتژیک در جنگ فرهنگی شکست خورده‌ایم! آن‌قدری که به عقل ناقص من می‌رسد، مسئله این است که ما استراتژی تهدیدمحور انتخاب کردیم؛ ولی استراتژی تهدیدمحور شکست می‌خورد. ما باید استراتژی فرصت‌محور داشته باشیم. تا امروز و در این سه دهه چقدر برای مبارزه با تهاجم فرهنگی هزینه شده است؟ صد میلیون؟ صد میلیارد؟ هزار میلیارد؟ ده‌هزار میلیارد؟ چقدر؟ این‌همه پایگاه بسیج داریم. به‌جز تشکل‌های دیگر، فقط چهل‌هزار پایگاه بسیج وجود دارد. مگر شوخی است؟ حزب کمونیست چین با بیش از یک‌میلیارد جمعیت این‌قدر پایگاه ندارد! می‌خواهند این‌ها را توجیه و دغدغه‌مند کنند؛ مثلاً در قزوین عده‌ای از پیرمردهای نهضت آزادی جمع شده‌اند و می‌خواهند نظام را سرنگون کنند! در چهل‌هزار پایگاه بسیج بحث این است که چهار نفر پیرمرد هاپ‌هاپوی نهضت آزادی می‌خواهند نظام را سرنگون کنند؛ دستور می‌رسد که برادرها به‌هوش باشید! دَم آن پیرمردها گرم! یک تشکّل دارند که یک‌هزارم و یک‌صدهزارم ما هم نیستند. من این مطلب را در مقاله «دشمن‌شناسان دوست‌فراموش» نوشتم. تهدیدمحوری و فرصت‌فراموشی خیلی مهم

اســـت. اگر همین یک اتفاق بیفتد در عرض مدت بسیار کوتاهی فضای فرهنگی کشور زیرورو خواهد شـــد! مشکل ما نه پول است، نه امکانات است، نه نیرو اســـت، نه شبکه است. امروز مد شده که همه بگویند: شبکه‌سازی، جبهه‌سازی و ... ؛ ولی مشکل ما راهبرد اشتباه ماست! وقتی راهبرد اشتباه باشد، کار شکست می‌خورد. ما به‌جای فرصت‌محور بودن، تهدیدمحور هستیم!

من یک سفر به برازجان بوشهر رفته بودم. تعدادی از بچه‌ها با چفیه و لباس بسیجی آمدند و گفتند: ما فعالیت فرهنگی انجام می‌دهیم. پرسیدم: چه‌کار می‌کنید؟ گفتند: در واحد فرهنگی مسجد چهار گیگ کلیپ شیطان‌پرستی دانلود کردیم و همه فرقه‌های شیطان‌پرستی و آخرین انشعاباتش را می‌شناسیم. گفتم: خب! نادر مهدوی را هم می‌شناسید؟ در لیست شیطان‌پرست‌ها دنبال نام نادر مهدوی می‌گشت. گفتم: بیژن گرد را می‌شناسید؟ گفت: نه؛ این را هم نشنیده بودم! گفتم: این‌ها بچه‌محل‌های خودتان هستند! بچه‌های روستای بحیری خورموج که هلیکوپتر آمریکا را در خلیج فارس زدند و ناو بریجتون را با مین منفجر کردند! آبروی آمریکا را در عالم بردند! بعد هم در یکی از نبردها، آمریکایی‌ها آن‌ها را گرفتند و زیر شکنجه کشـــتند و جنازه‌هایشان را به ایران تحویل دادند! گفت: عجب! این‌ها بچه‌های خورموج خودمان هستند؟ گفتم: بله! گفت: پس چرا من بیست سال است که اسم این‌ها را نشنیده‌ام؟ گفتم: چون وقت شما ارزشمند است و مشغول کار فرهنگی هستید و وقت ندارید به این چیزها توجه کنید! شـــما فعال فرهنگی هستید! چه ارزشـــی دارد که اسم بیژن گرد و نادر مهدوی و چند پابرهنه مســـتضعف را که نان نداشـــتند بخورند، بدانید؟! شما شیطان‌پرست‌ها را رصد می‌کنید و اصطلاحات فراوانی را می‌دانید که هیچ‌کس نمی‌داند. در هر مجلسی که درباره شیطان‌پرستی صحبت کنید همه متحیر می‌شـــوند و می‌گویند: به‌به! عجب نیروی فرهنگـــی‌ای! عجب بچه‌های مدرنی! گفتم: در طول عمرت یک شیطان‌پرست هم دیده‌اید؟ گفتند: نه! ولی می‌گویند: این‌ها ایران را گرفته‌اند! گفتم: تا حالا شنیده‌اید که آقا بگویند با شیطان‌پرستی مقابله کنید؟ کمی فکر کردند و گفتند: راست می‌گویید؛ تا

حال نگفته‌اند! گفتم: تا حالا از خودتان پرسیده‌اید چرا اولویت اول ذهنی شما، حتی اولویت صدم رهبری هم نیست؟ پس ولیّ امر چه‌کاره است؟ اگر تعیین اولویت با ولیّ امر نیست و ایشان اولویت‌ها را تعیین نمی‌کند، پس چه‌کاره است؟ لابد می‌گوییم: عکس رهبری را داریم و قربان‌صدقه‌اش می‌رویم! بعد به من می‌گویند: دیدی چه گفت؟ گفت آقای خامنه‌ای! این ولایتش خیلی ضعیف است! نگفت امام خامنه‌ای! نگفت آقا! گفت: آقای خامنه‌ای! ملاک‌ها این‌هاست. ملاک‌های ولایت‌پذیری این‌طرف لیست می‌شود؛ مثلاً هرکس به ایشان بگوید امام معلوم است خیلی ولایتی است! ولی اگر صد تا حرف آقا روی زمین بماند، مهم نیست! ما می‌گوییم: امام خامنه‌ای!

در این جلسه اسم رحیم مخدومی را چند نفر شنیده‌اند؟ اسم اکبر گنجی را چند نفر شنیده‌اند؟ ببینید! قصه این است. این یعنی فرصت‌شناسی یا تهدیدشناسی. تا حرف از نیروی فرهنگی می‌شود تصور می‌کنیم یعنی کسی که باید نیروها را توجیه کند و درباره فراماسونری، شیطان‌پرستی، بهائیت و وهابیت حرف بزند. اما از خود انقلاب چه چیزی می‌داند؟ از نیروهای فرهنگیِ انقلاب چند نفر را می‌شناسد؟ رحیم مخدومی را می‌شناسد؟ کاظم کاظمی را می‌شناسد؟ اصلاً مگر این‌ها را هم باید بشناسیم؟ سال ۱۳۷۲ دانشجوی دانشگاه امام صادق﵇ بودم. در خوابگاه نهار می‌خوردیم و رادیو روشن بود. اخبار گفت که امروز در فکه، سیدمرتضی آوینی و محمدسعید یزدان‌پرست هنگام ساخت فیلمی درباره شهدای فکه به شهادت رسیدند! با یکی از بچه‌ها سریع به اتاق مسئول واحد فرهنگی دانشگاه رفتیم و گفتیم: یک پارچه سیاه بدهید تا جلوی تابلوی بسیج نصب کنیم. گفت: مگر چه شده است؟ گفتیم: مگر اخبار گوش نکردید؟ آوینی شهید شد. گفت: کی؟ گفتیم: سیدمرتضی آوینی. گفت: کی هست؟! گفتیم: سردبیر مجله سوره. گفت: مجله سوره چیست؟ گفتیم: همان کسی که کتاب آیینه جادو را نوشته بود! گفت: آیینه جادو چیست؟ گفتیم: برنامه روایت فتح را که نگاه کرده‌اید؟ یکی بود صدای گرم و دلنشینی داشت؛ او شهید شد! گفت: خدا رحمتش کند؛ خیلی صدایش خوب بود! نیم ساعت

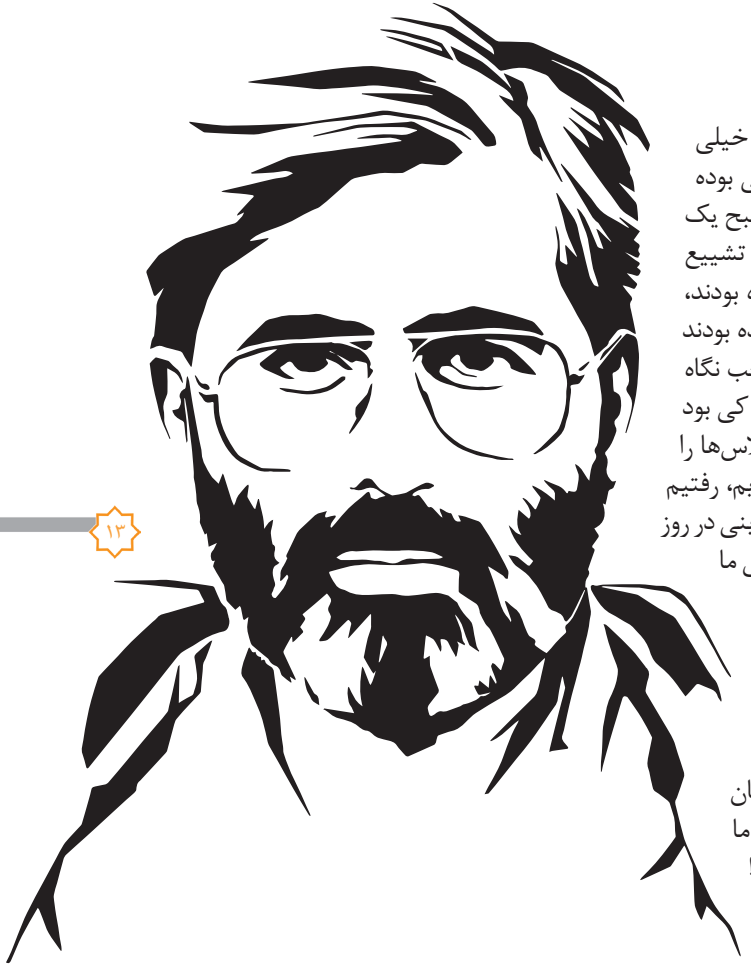

بعد آمد از مقابل ما رد شود؛ وقتی دید ما خیلی برای ایشان فعالیت کردیم؛ گفت: مگر کی بوده است؟ پیاز داغش را زیاد نکردید؟! فردا صبح یک مینی‌بوس تهیه کردیم و با بچه‌ها رفتیم تشییع جنازه. تعدادی از بچه‌ها که زودتر رسیده بودند، گفتند: آقا را دیدید؟ آقا را دیدید؟ آقا آمده بودند تشییع جنازه! بعد همه همدیگر را با تعجب نگاه می‌کردیم و می‌پرسیدیم: مگر آوینی کی بود که آقا آمدند تشییع جنازه! حالا ما کلاس‌ها را پیچانده بودیم و برای اینکه کلاس نرویم، رفتیم تشییع جنازه! این وضعیت سیدمرتضی آوینی در روز شهادتش بود! او بزرگ‌ترین سردار فرهنگی ما در آن مقطع بود.

این خاطره مربوط به واحد فرهنگی مسجد روستای اکبرآباد سفلی از شهرستان اصغرآباد علیا نبود! بلکه مربوط به واحد فرهنگی بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق﵇ تهران بود! در همان دوره مدام دوستان را می‌آوردند تا به ما تحلیل ارائه بدهند و ما را توجیه کنند!

می‌گفتند: برادرها جنگ فرهنگی اســـت، تهاجم فرهنگی است، شبیخون فرهنگی است، ما باید شما را توجیه کنیم! یک نقشـــه بزرگ هم از تهران نصب کرده بودند و مناطق بحران‌خیز تهران را برای ما توصیف می‌کردند؛ از نظر آن‌ها مثلاً منطقه نیاوران بسیار بحران‌خیز و خطرناک بود یا منطقه نارمک دچار چالش‌ها و ناهنجاری‌های جدی بود. خلاصه ما از فردا که می‌خواستیم از دانشگاه بیرون برویم اول اطرافمان را نگاه می‌کردیم! یعنی دچار یک نگاه تهدیدمحور عجیب و غریب شده بودیم. البته این‌طور نبود که در همان زمان هم فعالیت و کلاس و اردو و جلسه توجیهی وجود نداشته باشد! شهید آوینی در همان زمان در خط مقدم جنگ فرهنگی شمشیر می‌زد و ما هم در پادگان‌ها برای خودمان نیرو تربیت می‌کردیم. دلمان خوش بود که فلان می‌کنیم!

از آن زمان ۲۱ سال گذشته است؛ وضعیت چقدر فرق کرده است؟ فرصت‌محور باشید! باید فرصت‌های جهانی خود را در میشیگان و پنسیلوانیا و کالیفرنیا کشف کنیم. حتی در جنوب فیلیپین و شمال آلاسکا و ... . همسایه کسی به بزرگی نادر مهدوی نام او را حتی چند سال بعد از شهادتش هم نشنیده است! اگر نادر مهدوی، آمریکایی یا کمونیســـت بود الان در حد چگوارا در جهان مطرح بود! او کســـی است که آبروی قدرت ماریمز را برده اســـت! کل نیروی نظامی آمریکا را به سخره گرفته است! چهره بسیار فتوژنیکی هم دارد و خیلی جذاب اســـت. اسطوره‌ای است! برعکس خیلی از شهدا کلی هم فیلم از او هست؛ چند جلد کتاب هم درباره او منتشر شده است. ما فرصت‌هایمان را نمی‌شناسیم. نیروی فرهنگی کســـی است که فرصت‌شناس باشد. او می‌تواند فرصت‌ها را کشف کند! ذهن و دستگاه محاسباتی‌اش هنوز آن‌قدرها با ویروس‌های غلط مختل نشده که بزرگ‌ترین فرصت‌های فرهنگی کنار خودش را نبیند و دنبال شناختن فرقه‌های شیطان‌پرستی باشد. باید فرصت‌شناس باشیم! ویژگی نیروی فرهنگی این است که فرصت‌شناس باشد و از نقطه‌قوت‌ها و فرصت‌های خودی اطلاع داشته باشد.

رهبر معظم انقلاب در ســـال ۱۳۷۱ درباره آقای مخدومی می‌گویند: کتاب شما را خواندم و سرمست

شدم! الان سال ۱۳۹۳ است. بعید است کتابش به چاپ دوم و سوم رسیده باشد. صدهاهزار نفر آمدند و گفتند: ای رهبر آزاده! آماده‌ایم، آماده! اتفاقاً این آمادگی باید وجود داشته باشد. آقای خامنه‌ای که آماده است. این ما هستیم که باید از برخی تحلیل‌های عنکبوتی که وقت و نیرو و انرژی و دغدغه و تمرکز ما را هدر می‌دهد و مختل می‌کند و ما را به‌جاهای دیگر می‌کشاند، آزاد شویم. آنچه که گفتم به این معنا نیســـت که ما به دشمن و توطئه‌های دشمن نگاه نکنیم. نگاه چه نگاهی باید باشد؟ در آرم سپاه چه چیزی نوشته شده است؟ ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾.[1] دشمن را ببین! اگر کسی دشمن و توطئه‌ها و برنامه‌ریزی دشمن را نبیند، وقت تلف می‌کند! وقتی دشمن را می‌بینید باید به چه چیزی متوجه شـــوید؟ آیه قرآن می‌گوید: بلافاصله برگرد و اطراف خودت را نگاه کن و ببین چه استطاعتی داری! استطاعت‌هایت را إعداد کن! بسیج کن! آماده کن! مجهز کن! به میدان و به صحنه بیاور!

۱ . سوره انفال، آیه ۶۰.



لزوم شناخت ظرفیت‌های فرهنگی

استطاعت‌های ما در عرصه فرهنگی چیست؟ این‌همه گنجینه‌های فرهنگی اطراف ما ریخته است! پدر شهید از دنیا می‌رود؛ ولی یک برگ کاغذ از او باقی نمی‌ماند! حتی یک فایل تصویری که با موبایل ضبط شده باشد از او باقی نمی‌ماند! بااینکه اطراف خانه‌اش پر از فعالیت فرهنگی و کانون فرهنگی و پایگاه فرهنگی و هیئت فرهنگی و مؤسسه فرهنگی و اِن‌جی‌اوی فرهنگی است. چون اصلاً نگاه ما این نیست که این پدر شهید یک گنجینه فرهنگی است که می‌توان از آن استفاده کرد! حضرت آقا چند سال پیش در دیدار با دست‌اندرکاران کتاب دا فرمودند: «شما به یک رگه طلا در معدن خاطرات جنگ رسیده‌اید»! خاطرات مادران شهدا یک رگه طلایی در معدن خاطرات جنگ است. این را بگیرید و جلو بروید! چند پدر و مادر شهید داشتیم؟ با وجود حدود ۲۲۰ هزار شهید حداقل باید ۴۰۰ هزار پدر و مادر شهید داشته باشیم. طی

آمار بیش از هفتاددرصد از آن‌ها از دنیا رفته‌اند! در این دهه هم که به‌شـــکل تصاعدی از دنیا می‌روند! یعنی هفت یا هشت سال دیگر باید با ذره‌بین دنبال پدر و مادر شهدا بگردیم! بچه‌های کرمان اخیراً کار خوبی کرده‌اند. سردار قاسم سلیمانی به آن‌ها انگیزه داده است. در عرض یک سال از حدود چهارهزار پدر و مادر شهیدی که باقی مانده بودند، مصاحبه‌های خوبی گرفتند. اگر مدام می‌گوییم: شهید، شهید، شـــهید، خب شهید میوه اســـت؛ درخت، این‌ها هستند. این شجره هســـت که آن میوه را داده است! فرصت‌های فرهنگی، فراوان است.

ما مشـــغول کار فرهنگی هســـتیم؛ ولی بچه‌ها و خواهر و برادر ما در خانه خود ما دونگ‌یی و اوشین و یانگوم تماشا می‌کنند! هزارسال پیش در فلان آشپزخانه کره جنوبی قرمه‌سبزی شور یا بی‌نمک شده و ما هم تماشا می‌کنیم! آن‌هم ملت ما که این‌همه تاریخ و این‌همه قهرمان و این‌همه ظرفیت‌های فرهنگی دارد! این‌ها مســـائلی اســـت که من و شما می‌توانیم حل کنیم! من الان می‌توانم از همین‌جا مدیریت فرهنگی، مدیریت صداوسیما، مدیریت فلان و فلان را نقد کنم. تکلیف ما با مدیرها مشخص است؛ ولی من می‌خواهم بگویم در این سالن را ببندید که هیچ‌کس وارد نشود تا ببینیم با همین بچه‌هایی که اینجا نشسته‌ایم چقدر می‌توانیم کار انجام دهیم.

چند روز پیش در مشهد از یک نماینده مجلس و یک نماینده شورای شهر پرسیدم: سال ۱۳۱۴ علیه رضاخان به‌خاطر مســـائل فرهنگی طی یک شب در مسجد گوهرشـــاد قیام شد. آمارهای مختلف از چهارهزار تا ششصد نفر کشته را نقل کرده‌اند. گفتند: حداقل ششصد نفر شهید شدند. پرسیدم: ماجرای آن شب چیست؟ رضاخان گفته بود: همه مردان باید کلاه شاپو سرشان بگذارند. این اتفاق قبل از کشف حجاب اســـت! ماجرای قیام گوهرشاد ۲۱ تیر ۱۳۱۴ اتفاق افتاده است. کشف حجاب هفده دی است. البته در ماجرای گوهرشاد چون زمزمه‌های کشف حجاب مطرح بود، مردم کلاه شاپو را بهانه کردند و گفتند: اگر جلوی این کلاه نایستیم دو روز دیگر چادر از سر زنان خواهند کشید. گفتم: من و شما که

با اسراییل وارد جنگ خواهیم شد
و عملیاتمان را علیه آنها شروع خواهیم کرد.
هر کس با ماست، بسم الله!
هر کس با ما نیست، خداحافظ!





فعال سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هستیم، از میان این ششصد شهید، اسم یک شهید را هم نمی‌دانیم! در شهر مشهد حتی یک کوچه هم به اسم این شهدا نامگذاری نشده است! آن‌ها با مظلومیت در کنار امام رضاؑ شهید شدند و مشهد مملو است از فعالیت فرهنگی، تشکّل فرهنگی و مراکز فرهنگی آستان قدس که چندصد میلیارد هزینه دارند؛ ولی اسم یکی از شهدا را هم نمی‌دانند. مدام می‌گویند: کار سلبی درباره حجاب جواب نمی‌دهد و باید کار ایجابی انجام داد! خب این کار ایجابی است؛ کار ایجابی کنید! این فقط یک نمونه در مشهد است.

ما در یک کار کوچک به حدود هشـــت‌هزار نفر از مخاطبان جشنواره عمار که شناسایی شده بودند، پیامک دادیم؛ چون قبلاً با پیامک نظرشان را درباره فیلم‌ها داده بودند. یک بانک اطلاعاتی خوبی تهیه شده بود که شامل هشتادهزار شماره تلفن می‌شد. به هشت‌هزار شماره از میان این‌ها پیامک دادیم و ازطریق این کار حدود دویست خاطره درباره کشف حجاب دوران رضاخان جمع‌آوری شد! از هشت‌هزار شماره حدود دویست خاطره جمع شد. اگر هشتادهزار نفر بودند، چه می‌شد؟ برخی از صاحبان خاطره را پیدا کردیم؛ طرف هنوز زنده است. متولد ۱۲۸۷ است! یکی از آن‌ها پیرزنی در ماسال گیلان است. بچه‌ها از او فیلم تهیه کردند. دستش کج است. سربازان رضاخان او را زده بودند و دستش شکسته بود؛ ولی آن زمان درمان نکرده و از هشـــتاد ســـال پیش دستش کج مانده بود. این پیرزن، جانباز مبارزه با کشف حجاب است! فیلمش در سایت گوهرشاد قابل مشاهده است. شهید هم پیدا کردیم؛ در کاشان پیرزنی به نام سیده محترم برای دفاع از حجابش کتک می‌خورد و زیر ضربات مأموران مجروح می‌شود و ســـه روز بعد از دنیا می‌رود. قبرش هنوز هست. اخیراً یک پیامک آمده که بچه‌ها درباره‌اش تحقیق می‌کنند؛ در این پیامک آمده که مادر آیت‌الله سید علی سیستانی از شهدای حجاب است. این‌ها همه فرصت‌های کار فرهنگی است. یکی‌دو تا هم نیست. فرصت‌ها خیلی بیشتر از این‌هاست.



نگاه تاریخی در کار فرهنگی

ما اگـــر بدانیـــم از کجـــا آمده‌ایم،
می‌فهمیـــم باید به کجا برویـــم! الان
توطئه مهم علیه ما این اســـت که ملت ایران
تجربه تاریخی خودش را همراه خود نداشـــته باشد؛ یعنی
آلزایمر بگیرد. اتفاق مهم امروز، این است؛ باید در مقابل این آلزایمر ایستاد. نگاه تاریخی از حضرت آدم﵇ و هابیل و قابیل تا همین دیروز را دربر می‌گیرد. انسان باید پشت سرش را بشناسد. یکی از بچه‌ها در مدرسه راهنمایی، عربی تدریس می‌کرد؛ می‌گفت: درسی به نام مثنی داشتند؛ عکس شهیدان رجایی و باهنر را در کلاس نصب کرده بودند و من می‌گفتم: «هذان معلمان شـــهیدان»؛ یک‌دفعه احســـاس کردم شاگردانم اصلاً رجایی و باهنر را نمی‌شناسند! اعصابم خرد شد و درس را تعطیل کردم و درباره جریانات سال شصت برای بچه‌ها صحبت کردم؛ دست‌آخر یکی از بچه‌ها گفت: کدامشان رجایی است، کدامشان باهنر؟

یعنی بچه‌هایی که در آموزش‌وپرورش جمهوری اسلامی بزرگ شده‌اند، رجایی و باهنر را که عضو آموزش و پرورش بودند، نمی‌شناسند. رجایی اول وزیر آموزش‌وپرورش بود و بعد نخست‌وزیر شد و بعد هم رئیس جمهور. وقتی نخست‌وزیر شد، باهنر وزیر آموزش‌وپرورش ایشان شد. بعد هم که رئیس‌جمهور شد، باهنر نخست‌وزیر ایشان شد. رئیس‌جمهور شما را ترور کردند و دانش‌آموز شما اسمش را هم بلد نیست! اسم و عکسش را هم تطبیق نمی‌دهند. اگر صدایش را بشنود، نمی‌داند این رجایی است یا بهشتی. ولی ازآن‌طرف خانم ندا آقاسلطان که معلوم نیست از کجا تیر خورده طی یک شب یک‌میلیارد نفر در دنیا اسمش را می‌شناسند و فیلمش را می‌بینند و یک فاتحه هم برایش می‌فرستند و یک فحش هم به جمهوری اسلامی می‌دهند! ولی رئیس‌جمهور ما را می‌کشند و ۳۳ سال هم از شهادتش می‌گذرد؛ ولی یک فیلم هم درباره او ساخته نشده است! این بدیهیات است؛ نادر مهدوی پیشکش!

فقط از شهدا نگوییم. همین خانم دباغ را مثال بزنم. خاطرات ایشان حدود دوازده سال پیش چاپ شد. قبلاً که در حوزه هنری کار می‌کردم یک روز پشت در ماندم و با اینکه مدام در می‌زدم ولی دربان در را باز نمی‌کرد. بعد از مدتی آمد و در را باز کرد. گفتم: کجا بودی؟ گفت: ببخشید! رفته بودم داخل انباری و یک کتاب دیدم و خواندم و متوجه شما نشدم. گفتم: چه کتابی؟ گفت: کتاب خاطرات خانم دباغ! این کتاب چنان جذابیت داشت که یک آدمی را که اهل مطالعه هم نبود، گرفته بود و همان چند صفحه را که خوانده بود او را تا آخر کتاب کشید! چند زن در ایران و حتی در تاریخ جهان مثل خانم دباغ سراغ دارید؟! زنی که با هشت فرزند وارد مبارزه می‌شود، زندان می‌افتد و خودش و دخترش شکنجه می‌شوند؛ بعد از ایران فرار می‌کند و در اردوگاه‌های آموزش نظامی الفتح در مرزهای سوریه و لبنان آموزش می‌بیند؛ با شهید محمد منتظری در گروه‌های مسلحانه آن مناطق همرزم می‌شود. بعد از آنجا مدت‌ها به نوفل‌لوشاتو و جوار امام﵀ می‌رود. بعد در ایران فرمانده سپاه همدان می‌شود و بعد



هم نماینده مجلس. بعد نماینده امام﵀ در دعوت گورباچف به اسلام می‌شود. یک آدم مگر چقدر باید ویژگی داشته باشد که مورد توجه قرار بگیرد؟! در اوایل انقلاب مبارزین الجزایری یک جمیله بوپاشـــا داشتند؛ کلی کتاب درباره او در ایران به فارسی چاپ شد. همه جمیله بوپاشا را می‌شناختند! ما باید تاریخمان را بشناسیم؛ باید پشت سرمان را بشناسیم. اگر ما دهه شصت را درســـت معرفی کرده بودیم فتنه ۸۸ به‌وجود نمی‌آمد! چون مشابه این فتنه و به‌یک‌معنا بدتر از آن را در سال شصت تجربه کرده بودیم! البته فتنه ۸۸ ویژگی‌های خاص خودش را داشت.

نگاه جبهه‌ای در کار فرهنگی

مصداق نگاه جبهه‌ای همان خاطره‌ای است که از شهید آوینی گفتم. نگاه جبهه‌ای یعنی شما در پایگاه، در هیأت و در مسجد هر چقدر هم خوب کار کنید، دست‌آخر باید ببینید در مسجد همسایه چه خبر است. در عرض و طول به همدیگر برسید! جبهه یعنی این! جبهه فرمانده می‌خواهد؛ بیسیم‌چی می‌خواهد؛ دیدبان می‌خواهد؛ راننده لودر می‌خواهد؛ آشپز می‌خواهد؛ تخریب‌چی می‌خواهد. در هر حدی که ممکن است همه این‌ها باید با همدیگر باشند، همدیگر را یافته و با هم ارتباط داشته باشند. نگاه جبهه‌ای یعنی سرتان را بلند کنید و اطراف خودتان را ببینید! قیصر امین‌پور که از دنیا رفت در پانصد نماز جمعه این کشور یک نفر هم اسمش را به زبان نیاورد! کسی که همه عمرش برای امام، برای انقلاب، برای شهدا، برای امام حسین و برای اهل‌بیت شعر گفته است. مگر شما نمی‌گویید: تهاجم و شبیخون فرهنگی؛ نائب امام زمان در مرگ قیصر پیام دادند و فرمودند: قیصر رفت، جگرم سوخت، امیدهایم در خاک شد و ... . نائب امام زمان درباره او پیام می‌دهد، ولی هیچ‌کس حاضر نیست اسمش را بیاورد! مگر قیصر از احمد کاظمی کمتر است؟ پس درباره جنگ فرهنگی و تهاجم

فرهنگی شوخی می‌کنیم.
به یکی از روحانیون مشـــهور گفتم: حاج آقا مثل اینکه شـــما از پیامبر خداﷺ بالاترید؟! گفت: چطور مگر؟ گفتم: او که پیغمبر خدا و گل‌سرســـبد آفرینش بود و وحی بر او نازل می‌شـــد، از شاعری مثل حَسّان‌بن‌ثابت کلی تعریف کرده است. حسان‌بن‌ثابت شاعری در دوره جاهلی است که بعضی از اشعارش را نمی‌توان خواند. در دوره بعد از پیامبرﷺ هم با امیرالمؤمنینؑ همراهی نکرد و سرنوشت دیگری پیدا کرد. ولی در یک مقطع که در خدمت اسلام و انقلاب بود، پیغمبرﷺ از او حمایت مالی و معنوی کرد. به ایشان گفتم: شما سال‌هاست تریبون در دست دارید، ولی تا حالا از یک شاعر حزب‌اللهی نام برده‌اید؟ موسیقی و سینما و تئاتر و کاریکاتور که اشکال دارد، نه! من درباره شعر حرف می‌زنم. این‌همه پیامبرﷺ و ائمه معصومینؑ از شعرا حمایت می‌کردند! گفت: من اگر اسم این شاعر یا هر هنرمند انقلابی دیگری را به زبان بیاورم، پنجاه نفر به من زنگ می‌زنند که آقا تو خبر داشتی پسر عمه دختر خاله این آدم یک بار در کوچه ما فلان کار را کرده بود؟! پس سری که درد نمی‌کند، دستمال نبندا! گفتم: به‌به! یک نفر اگر سی سال در خدمت انقلاب و اسلام باشد کسی اسمش را نمی‌آورد؛ ولی همان آدم کافی است دو تا فحش به اسلام و جمهوری اسلامی بدهد بلافاصله در چهل‌هزار بولتن اسمش روی زبان‌ها می‌افتد!
روزنامه کیهان را ورق بزنید! در ده سال گذشته دو عدد تیتر از حسن رحیم‌پور در آن پیدا نمی‌شود! شما چگونه جبهه‌ای هستید؟ روزنامه کیهان که خودی است و همه قبولش داریم! خبر خانم ژولیت بینوش بازیگر فرانسوی که از فرانسه به ایران می‌آید تا با فلان کارگردان ایرانی در دربند تهران دیزی بخورند، تیتر اول روزنامه شرق می‌شود! تیتر یک! یک بازیگر خانم فرانسوی آمده بود! ولی روزنامه کیهان حاضر نیست در طول ده سال یک تیتر از حسن رحیم‌پور چاپ کند! ما با این وضعیت به جایی می‌رسیم؟ آقای رحیم‌پور گل کار است و همه او را می‌شناسند. من دیگر از سعید زیباکلام، حسین کچوئیان، ابراهیم فیاض و ... حرف نمی‌زنم. ما چه جبهه‌ای هستیم؟!

یکی از دوســـتان یک بولتن از اطلاعات سپاه آورده بود که داخلش نوشته شده بود: شنیده شده است که واو، جیم درحال راه‌اندازی مجله‌ای به‌نام «راه» می‌باشد! گفت: این واو، جیم را می‌شناسی؟ آن‌قدر ذهنیتش تهدیدمحور است که دنیا را واو، جیم و عین، پ و قاف،کاف می‌بیند. گفتم طفلی‌ها این‌طور بزرگ شده‌اند! این خبر مربوط به دوره‌ای بود که روشن‌فکرها به‌اندازه کافی سرکوب شده بودند و هیچ خبری نبود و وقتش بود خود حزب‌اللهی‌ها به جان هم بیفتند. نگاه جبهه‌ای!

سرمان را بلند کنیم؛ باید در عرض و طول اتفاقاتی بیفتد. یعنی هم باید طول جبهه فرهنگی را ببینیم، هم عرض آن را، هم بچه‌هایی را که اطراف ما در مسجدها و هیأت‌ها کار می‌کنند. این‌ها باید با همدیگر ارتباط داشته باشند. شهید آوینی بهترین حرف را می‌زند؛ باید برویم سراغ شهید آوینی! آوینی گفته بود: صد جلد سوره می‌بردیم نماز جمعه و همان صد جلد را برمی‌گرداندیم؛ حتی یک جلد هم فروش نمی‌رفت.

نگاه روزآمد در کار فرهنگی

نگاه چهارم، به‌روزبودن است. اگر در آن سه مرحله قبلی موفق باشید، روزآمدی هم جدی می‌شود. یکی از وجوه مهم روزآمدی، نگاه نقادانه جدی است. نقد یعنی هم خلأها و آسیب‌ها و معایب را دیدن، هم نقدکردن نسیه‌ها و به‌فعلیت‌درآوردن بالقوه‌ها.





اقتصادمقاومتی

چرا اقتصاد مقاومتی فقط لقلقه زبان است؟ درباره اقتصاد مقاومتی یکی از کارهایی که باید انجام شود، یادگرفتن از غربی‌ها و آمریکایی‌هاســت. ما درباره اقتصاد مقاومتی در آمریکا تحقیق کردیم تا ببینیم بسیجی‌ها و ولایی‌های آمریکا چه‌کار می‌کنند و بسیجی‌های ایران چه. سایت‌های زیادی پیدا کردیم؛ مثل made in american، america for ever و ... . در یکی از این سایت‌ها به نام about us نوشته بود که این ســایت چگونه ایجاد شده اســت. این سایتی بود که شما در هر نقطه از آمریکا اگر کالای آمریکایی بخواهید، آدرس نزدیک‌ترین مکان به شما را که دارای کالای آمریکایی است، نشان می‌دهد. مثلاً اگر در نیویورک باشید و کفش آمریکایی بخواهید، به شما آدرس فروشگاه در یکی از خیابان‌های نیویورک را می‌دهد. جالب اســت که این سایت قدیمی بود. مدیر سایت دلیل ایجاد این سایت را هم توضیح داده بود. او نوشته بود: یک روز رئیس‌جمهور کلینتون در سخنرانی خودش نسبت به تولید ملی ابراز نگرانی کرد و از واردات کالای خارجی نگران بود و گفت کالای کشورهای دیگر به صنعت داخلی آمریــکا ضربه می‌زند؛ من از همه مردم آمریکا می‌خواهم که کالای آمریکایی مصرف و این فرهنگ را

ترویج کنند. من هم نسبت به رهبرم احساس تکلیف کرده و این سایت را ایجاد کردم. سایت او پربازدید و پررونق هم بود. او پنجاه دلیل برای مصرف کالای آمریکایی ذکر کرده بود؛ حتی اگر گران‌تر باشـــد! ظاهراً مشکل کالای چینی در آمریکا هم خیلی جدی است! در آمریکا حتی قوانین دولتی آمریکا هر مدیری را که کالای غیرآمریکایی برای اداره‌اش خرید کند، مجازات خواهد کرد.

خود ما در محلات، مسجدها، مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها برای اقتصاد مقاومتی چه‌کار می‌توانیم بکنیم؟ کافی است فقط الگوی مصرف انرژی را در اروپا و آمریکا برای مردم بیان کنید! یکی از دوستان ما می‌گفت: من در سفرهای خارجی معمولاً داخل سفارت می‌خوابیدم؛ یک بار به سوئیس دعوت شدم؛ گفتند: شما را کشـــور سوئیس دعوت کرده و طبق پروتکل، اقامت شما در یک هتل پنج‌ستاره است؛ شما هم باید طبق پروتکل هتل عمل کنید تا مشکلی پیش نیاید! گفت: وارد هتل پنج ستاره در سوئیس شدم. شب موقع خواب هوای اتاق به‌شدت سرد شد. متوجه شدم شوفاژها خاموش است! به خدمه هتل زنگ زدم و گفتم: شـــوفاژ خراب است! گفت: خیر، خراب نیست! خودمان خاموش کردیم! گفتم: برای دیپلمات جمهوری اسلامی خاموش کردید؟ می‌خواهید ما را تحقیر کنید؟ گفت: شوفاژ همه اتاق‌ها از ساعت ده شب خاموش است! برای گرم‌شدن از لحاف استفاده کنید! ایشان این خاطره را در یک محفل دوستانه تعریف کرد؛ یکی از دوســـتان که دانشـــجوی انگلیس بود، گفت: داغ دلم تازه شد؛ من هم در خوابگاه دانشجویی اسکاتلند یخ زدم تا دکترا گرفتم. آنجا انرژی را بیهوده مصرف نمی‌کنند. شما این فرهنگ را با فرهنگ مصرف در ایران مقایسه کنید! همان استادان غرب‌زده‌ای که در کلاس‌های ما این‌قدر از غرب تعریف می‌کنند هرگز این خاطرات خودشان را نمی‌گویند!

کافی اســـت شـــما الگوی مصرف انرژی در اروپا و آمریکا را برای مردم تبیین کنید! تا چند سال پیش در مشـــهد بسیاری از کوچه‌ها آسفالت نبود؛ گاز لوله‌کشی هم نبود و مردم کپسول گاز را روی دوش می‌گرفتند و دنبال ماشـــین گاز می‌دویدند. شما اگر مدام امکانات را زیاد کنید ولی توقعات را کنترل

نکنید، باعث ایجاد احساس محرومیت شده، فاصله بین امکانات و توقعات بالا می‌رود. نباید مدام امکانات را زیاد کنید. راهش این اســـت که توقعات را هم کنترل کنید؛ وگرنه ازیک‌طرف امکانات بالا می‌رود، ازطرف‌دیگر توقعات! مثل سرابی است که هرچه به‌سمتش بروید به چیزی نمی‌رسید! بیست سال پیش در خانه‌ها تلویزیون رنگی که چه عرض کنم، حتی ماشین لباسشویی هم وجود نداشت. سی سال پیش، از هر چند خانه یک خانه حمام داشـــت! مردم برای حمام عمومی صف می‌کشیدند. اقتصاد مقاومتی یعنی کنترل توقعات. باور کنید در آمریکا و انگلیس و اروپا این‌طوری است.

یک بار بســـیج یکی از دانشگاه‌ها بنده را به لانه جاسوسی دعوت کرد. جمع آن‌ها با بچه‌های دانشگاه امیرکبیر حدود ۲۵ نفر بودند که در بخشـــی از سالن بزرگ لانه جاسوسی جلسه داشتیم. گفتم: چرا این همه لامپ روشـــن است؟ به‌جز لامپ‌های همین قسمت بقیه را خاموش کنید! گفتند: اگر کلید را بزنیم همه لامپ‌ها خاموش می‌شـــود! گفتم: می‌دانید الان در کل کشـــور چندصدهزار لامپ مثل اینجا بی‌خودی روشن است؟ مگر تکنولوژی کلید برق خیلی پیچیده و پیشرفته و عجیب‌غریب است؟ یک دانش‌آموز هنرستانی هم می‌تواند این مشکل را حل کند. شما این را حل نکنید بعد برای تأمین برق مدام ســـد بسازید! وقتی تیراژ یک صرفه‌جویی معمولی در برق وسیع می‌شود، به‌اندازه ده تا سد صرفه‌جویی می‌شود! به‌اندازه صدهامیلیارد تومان صرفه‌جویی می‌شود. در مصرف آب، برق، گاز و انواع انرژی‌ها همین‌طور است! این شبکه عظیم مویرگی در کل کشور وجود دارد. اگر بسیج خاتم‌الاوصیاء، مساجد و هیأت‌ها تکانی به خودشان بدهند و پنج‌درصد انرژی را کنترل کنند، به‌اندازه صدهامیلیارد تومان به بودجه کشور کمک شده است.

مهندسی‌فرهنگی

حضرت آقا جدیداً به واژه جدید رخنه فرهنگی پرداخته‌اند؛ آخرین‌بار هم ایام نوروز امسال بود که به این واژه اشاره نمودند. چرا وضعیت فرهنگی از ناتو و تهاجم فرهنگی به رخنه فرهنگی رسیده است؟ حضرت آقا از یک مفهوم و از یک فضا حرف می‌زنند. می‌فرمایند: من گفتم تهاجم فرهنگی، عده‌ای سمینار گذاشتند که تفاوت تهاجم فرهنگی با هجمه فرهنگی چیست! خود حضرت آقا مثال زدند و گفتند: یک آقایی به شهری آمدند و گفتند: «این سینماها خیلی فساد ایجاد می‌کنند؛ بعد گفتند: سینَما، سینِما یا سینُما؟ لفظ درست این کلمه چیست؟». بحث کلاً منحرف شد و به فضای دیگری رفت!

آقا بحث مهندسی فرهنگی را مطرح کردند و ما می‌رویم دنبال مبانی مهندسی فرهنگی، استراتژی‌های مهندسی فرهنگی و فلان مهندسی فرهنگی. بعد از سال‌ها همچنان دعوتنامه‌ای از شورای عالی انقلاب فرهنگی به دفتر یکی از دوستان من آمد که نوشته بود: یکصدوپنجاهمین جلسه تبیین مهندسی فرهنگی! این جلسه پنجاه نفر هم عضو داشت؛ یعنی یازده سال بعد از اینکه حضرت آقا درباره مهندسی فرهنگی صحبت کرده بودند عده‌ای هنوز درحال تبیین آن هستند. سخنرانی حضرت آقا درباره



مهندسی فرهنگی را در جمع شورای عالی انقلاب فرهنگی بخوانید! از کجا شروع می‌شود؟ آقا می‌گویند: من مدتی پیش برای کوهنوردی به تپه‌های سمت شهرک شهید محلاتی تهران رفته بودم. از بالای کوه در یک معماری خیلی بزرگ یک استخر، آرم بهائی‌ها را دیدم. به اطرافیانم گفتم که بهائی‌ها هنوز اینجا هستند؟ گفتند: بهائی‌ها را بیرون کردیم و زمین‌هایشان را هم گرفتیم؛ ولی آرمشان هنوز هست. یک نفر عرضه نداشت این آرم را پاک کند و چیز دیگری جایش بگذارد یا نگذارد! اطرافیان آقا آن روز می‌گویند: ما این آرم را پاک می‌کنیم. آقا می‌گویند: چند ماه یا یک سال بعد دوباره به کوه رفتیم؛ دیدم آن آرم همچنان هست که هست!

در بحث مهندسی فرهنگی، اجرایی و عملیاتی باشید. همین کارهای بدیهی و معمولی را انجام بدهید! بعضی می‌گویند: اول باید موضوع را تبیین کنیم. سال‌هاست هنوز در اول هستیم! حضرت آقا گفتند که خاطرات مادران شهدا یک رگه طلایی در معدن خاطرات جنگ است! این صحبت ایشان منتشر هم شـــده است. این‌همه بسیجی اینجا نشسته‌اند؛ کدام‌یک از ما دراین‌باره کار کرده‌ایم؟ مطالبات آقا روی زمین مانده و ما می‌گوییم: اول باید ببینیم رخنه با ناتو چه فرقی دارد و ناتو با تهاجم چه فرقی دارد! خودمان را سر کار گذاشته‌ایم. برای ادبیات و بحث‌های نظری و تئوری تا بخواهید فرصت دارید. من هم می‌توانستم شما را سر کار بگذارم و از این حرف‌های استراتژیک بزنم. آن‌قدر که به عقل ناقص حقیر می‌رسد، مسائل ما بسیار ساده‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کنیم. مسئله ما این است که نادر مهدوی و بیژن گرد در شهر خودشان شناخته‌شده نیستند؛ به‌همین راحتی! سیده محترم خانم ۷۹ سال بعد از شهادتش هنوز گمنام است. آن‌هم در جامعه‌ای که ازهر طرف بحث حجاب و بی‌حجابی مطرح است.

دوره تربیت مدیر تشکیلات فرهنگی - ولایی



طرح حاج احمد متوسلیان

هر چه زمان می‌گذرد
تجمع اصحاب حق
را واجب‌تر و فوری‌تر احساس می‌کنم.

رهبر معظم انقلاب
در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور
۱۳۷۳/۰۴/۲۲

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است
که به دنبال ارتباط بیشتر
محبّان سیدالشهدا(ع) است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آیینه تولیدات
و فعالیت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...

۰۲۵ ۳۲۹۲ ۸۹ ۵۱
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
www.۱۵۴۲.org
info@۱۵۴۲.org